

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که از این سفره و مائدهی معنوی الهی که در این ماه شریف و دو ماه بعد خدای متعال گسترده است بتوانیم بهترین استفاده‌ها را ببریم ان شاءالله. و جزء کسانی محسوب بشویم که وقتی گفته می‌شود این الرجیون ما هم بتوانیم بگوییم که ما هم جزو آن‌ها هستیم.

خب ادعیهی واردهی در این ماه و روزه‌داری این ماه و ماه‌های شعبان و ماه مبارک رمضان که دیگر اوج مسئله در ماه مبارک رمضان هست یک فرصت بسیار بسیار مغتنم هست برای سلوک الی الله تبارک و تعالی و دقت در مضامین ادعیهی واردهی در این دو سه ماه راهگشای بسیاری از مسائل معرفتی و معنوی است ادعیه‌ای است که به طور کوتاه هم خیلی از آن‌ها هست ولی بسیار پرمغز، پرمضمون و در حقیقت مفتاح رسیدن به معارف بلند و ارزش‌های بسیار بالا مقام هست.

عرض کردم که انسان گاهی غافل است از بعضی از صلاحیت‌هایی که خدای متعال در انسان قرار داده است غافل است نمی‌داند که چنین امکانی برای او وجود دارد و این ادعیه این تذکار را می‌دهد این تذکر را می‌دهد که بله راه برای شما هموار است باز است و می‌توانید به قله‌های سعادت نائل بشوید همگان برایشان راه باز است البته علی اختلاف مراتب که روشن است بعضی از قله‌ها هست که برای امثال غیر معصومین علیهم السلام قابل دسترسی نیست اما قله‌های پایین‌تر هست که سلمان بلغ به همه‌ی ده مرتبه‌ی ایمان باز لابد با خود مراتب، ده مرتبه هم شاید مرتبه داشته باشد این‌ها خودش. و افراد دیگر. مژه‌ی طلبگی و روحانی بودن هم واقعاً آن مژه‌ی اصلی آن که اگر آن پیدا بشود ان شاءالله در انسان خب بعد بقیهی مباحث هم لذت‌بخش می‌شود. و مژه پیدا می‌کند که آن مسئله‌ی همین دلدادگی و توجه قلب به خدای متعال هست و این‌که واقعاً به شراشر وجودش و قلبش این معلق به عزّ قدس الهی باشد و غیر از خدا در نهاد او چیز دیگری نباشد که در شعاع او بعد اولیای الهی قرار می‌گیرند ولی به آن‌جا چون وصل شده بازتاب آن به اولیای الهی خواهد بود. اگر این شد آن‌وقت بله هم زندگی انسان و هم درس و بحث و فقه و اصول و بالاخره مبادی این علوم و تفسیر و بقیه‌ی معارف الهی همه لذت‌بخش می‌شود و «کُلّها ورداً واحداً» می‌شود که در دعای شریفه‌ی کمیل که از خدا خواسته انسان که همه ورد واحد بشویم.

و راه آن هم همین است که حالا در این عصری که البته این‌ها استاد می‌خواهد. متأسفانه در زمان‌های ما اساتید این ابواب یا نیستند یا کم‌شناخت یا ناشناخته هستند معمولاً. یک زمان‌هایی کأنّ خدای متعال عنایت فرموده بوده و بیشتر در دسترس بودند آن افرادی که این ابواب را، این راه‌ها را می‌شناختند و دستگیری می‌کردند و این‌ها. می‌گویند مرحوم آقای آسید علی آقای قاضی رضوان‌الله علیه می‌فرموده که این سفره‌ای است که خدا پهن کرده و برچیده خواهد شد حالا تا کی برچیده خواهد شد خدا می‌داند که دستگیری بکنند از افراد و این‌ها. اما در عین حال حالا اگر بالاخره وقتی استاد مباحثی که بتواند که دستگیری تامّ و تمام داشته باشد سوالاتی که برای انسان پیش می‌آید ابهاماتی که وجود دارد جاهایی که حیرت برای او پیدا می‌شود وظیفه‌اش چه هست باید چکار کند؟ یا این مسئله از نظر معرفتی توضیح آن چه هست؟ خب اگر استاد آن‌جوری باشد که مرحوم آقای حاج شیخ کاظم رحمة‌الله علیه می‌فرمودند من خیلی بخت بودم با اساتید و با علماء و این‌ها. حتی با مرحوم آقای شاه‌آبادی دو سالی که ایشان تهران رفته بودند برای فلسفه، می‌گفتند خیلی با آقای شاه‌آبادی من بحث می‌کردم آن هم با این‌که طلبه‌ی جوانی بودم ولی ایشان هم می‌گفت شما الان طلبه‌ی جوان چابکی هستی و اهل بالاخره کار و بحث و این‌ها هستی، وقت می‌گذاشت و گوش می‌کرد. بله ایشان می‌فرمودند که من خیلی بخت بودم ولی با مرحوم قاضی در آن ابواب مختصّ به خود ایشان به حدی ایشان حاضر جواب بود در آن ابحاث و قوای الحجّة بود که فوراً جواب قانع‌کننده می‌داد که دیگر جای آن قلت و قلت نبود. جای بحث نبود. خب چنین استادانی واقعاً متأسفانه الان نمی‌شناسیم ان شاءالله که وجود داشته باشند.

اما خود تفکر در این ادعیه‌ای که در این دو سه ماه وجود دارد خودش فتح ابواب می‌کند و خدای متعال هم وعده فرموده است که «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت، 69) حالا اگر استاد نیست خدای متعال می‌تواند اگر آدم راست و جدّاً و واقعاً وارد این میدان بشود طبق آن‌چه که خدای متعال وعده فرموده است فتح باب می‌فرماید و راه را نشان می‌دهد ان شاءالله همه‌ی ما توفیق بهره‌برداری بهینه از این ماه‌ها و از این دعا‌هایی که در این دو سه ماه هست داشته باشیم و همچنین این ماه‌ها مشرّف است به شراف این‌که مبعث رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آن هست اعیاد بسیار عظیم الشان در آن هست میلاد مبارک امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه و بعض دیگر از ائمه‌ی هدی علیهم السلام و روز اول هم که مشرّف است به این‌که مصادف است با ولادت باسعادت باقر العلوم صلوات‌الله علیه. ان شاءالله خدای متعال به ما توفیق بهره‌برداری از این جهات دیگر هم که در این دو سه ماه وجود دارد عنایت بفرماید با تمسک به آن بزرگواران که «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» که در آیه‌ی شریفه وارد شده روایاتی ذیل هست حتی از امام باقر سلام‌الله علیه علی ما ببالی، که فرمودند که ما وسیله هستیم. در روایتی امیرالمؤمنین فرمودند که من وسیله هستم. ظاهراً یک روایتی از امام باقر سلام‌الله علیه هست که ما وسیله هستیم. بنابراین برای رسیدن به آن مراتب عالیّه، تمسک به اهل بیت علیهم السلام به انحاء مختلف، این هم ان شاءالله یک معین بسیار ارزنده‌ای است که خدای متعال در اختیار ما گذاشته. خدای متعال توفیق بهره‌برداری عنایت بفرماید.

خب چون امروز روز اول ماه رجب هست هم بحسب تقویم و هم بحسب آن‌چه که در سایت رهبری دیده شد که موارد متعدد البته با چشم مسلّح دیده شده که علی الاقوی چشم مسلّح هم کافی است چون داخل در «صُمْ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرْ لِلرُّؤْيَةِ» می‌شود دیگر. خب دیده دیگر. ما قیدی نداریم که باید آن دیدن حتماً به چشم غیر مسلّح باشد آن قرآنی

هم که بعضی از اجله اقامه کردند بر این که باید مسلح باشد آن قرائن محل اشکال است و نمی‌تواند تقیید بکند این « صُمْ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرْ لِلرُّؤْيَةِ » را.

خدمت شما عرض شود که حالا این صلوات خاصه را خدمت آن بزرگوار تقویم می‌کنیم حالا چه روز اول باشد و چه نباشد صلوات یک ابتغاء وسیله‌ای است خودش علی الله تعالی به آن بزرگوار.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ تَاقِرِ الْعِلْمِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ النَّفْوَى وَ الْمُتَجَبِّ مِنْ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَتَارًا لِّلْآدَمِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِكَ وَ مُتَرَجِمًا لِيُوحِيكَ وَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِ وَ حَذَرْتَ مِنْ مَعْصِيَتِهِ

فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ أَنْبِيَائِكَ وَ أَصْفَيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَمَنَائِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

بحث در استدلال به آیهی کریمه‌ی تجارت بود. که گفتیم حضرت امام قدس سره برداشتی و معنایی از این آیهی مبارکه دارند که اگر این برداشت تمام بشود برای اثبات صحت شخصیت‌های حقوقی و معامله با شخصیت‌های حقوقی‌ای که عرفی است و پیش عرف حق است و باطل نیست راه هموار می‌شود و این یک دلیل بسیار قوی‌ای و حسنی برای این باب می‌شود. فلذاست که حالا یک مقداری ولو ما این آیه را قبلاً هم تفصیلاً تقریباً بحث کردیم و امروز نگاه می‌کردم و دیشب جناب آقای فدائی هم به عربی تقریر کردند و نوشتند و بازنویسی فرمودند خیلی مفید بود که حالا دیگر مذکر این بود که حالا ما آدرس‌هایی که دادیم، جاهایی که دادیم از همان چیزهای ایشان استفاده کردیم.

عرض می‌کنم به این که حضرت امام قدس سره جاهای مختلف از بیع متعزّض جوانب مختلفی که مربوط می‌شود به این مسئله متعزّض شدند. و گاهی هم بین این جاها یک تفاوت‌هایی وجود دارد افکار که حالا ممکن است مثلاً جلد اول را که نوشتند دو سال بعد در جلد دوم مطلبی فرمودند خود این که این‌ها را بشود جمع کرد این کلمات را با هم دیگر، حالا خودش هم یک مقام آخری است.

خب ایشان تصریح فرمودند در بعض کلمات‌شان به این که از این باطل و این حقی که در این جا هست این همان حق و باطل عرفی مقصود است کما این که در کلماتی که اخذ می‌شود در لسان شارع باید حمل بشود بر همان معنای عرفی و آنچه که پیش عرفی هست. «هذا كله بناءً على أنَّ المراد بالباطل هو المعنى العقلاني و العرفي كما هو ظاهر كلَّ عنوانٍ أُخذ في موضوع الاحكام» برداشت از آیهی در نظر شریف ایشان این است که مدار در صحت و بطلان معاملات در این که شارع شرعاً نافذ است یا نافذ نیست، این است که حق عرفی است یا باطل عرفی است؟ مدار بر این است. اگر باطل عرفی است خدای متعال آن را تنفیذ نفرموده. اگر حق عرفی است آن را تنفیذ فرموده. فلذا می‌فرمایند که چون بیع مکره بعد الاجازة و الرضا حق عرفی است و باطل دیگر نیست، فلذا نافذ است و درست است. حالا بعد ایشان در جاهای دیگر حتی احتطاب را، حتی احیاء اراضی را، این‌ها را هم می‌گویند جزو همین حق است دیگر. مشمول مستثنی می‌شود. که «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) این در حقیقت مثالی است از حق که این جا ذکر شده به قرینه‌ی مقابله‌ی با آن باطل که در مستثنی منه است یعنی

استثناء حق دارد می‌شود. حالا یک مصداق آن که همان تجارة عن تراض باشد ذکر شده و الا برداشت از آیه این است که آن که حق است مثل آن مثالی که آن‌روز می‌زدیم.

س: ولو معامله هم نباشد.

ج: بله ولو معامله هم نباشد. ولی اکل مال هست بالاخره، مربوط به اکل مال است تصرف در یک مالی است در اختیار گرفتن یک مالی است. قهراً این. حتی از این بالاتر هم ممکن است که برود. حالا غیر آن هم ... اما آن را می‌گویند دیگر شاید خیلی حالا خلاف ظاهر باشد. دیگر از این هم بخواهیم در غیر معاملات و مال و این‌ها بخواهیم بالاتر برویم. مثلاً نکاح فرض کنید. آن‌ها حالا دیگر شاید از این آیه نشود آن‌قدر دایره را وسیع گرفت و استفاده کرد.

در این‌جا دو تا مطلب هست که ولو بگوییم برداشت از آیه‌ی شریفه این است در راه تمسک به آیه مشکل ایجاد می‌کند و آن مشکله این است که تمسک به این آیه در موارد مختلف می‌شود از قبیل تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه خود دلیل. و این اشکال مهمی است اگر این سنگ سر راه انداخته بشود ولو ما هم چنین برداشتی از آیه کرده باشیم دیگر تمسک نمی‌توانیم بکنیم در جاهایی که شک داریم و بخواهیم با تمسک به آیه رفع شک بکنیم.

مجموعاً از کلمات مختلف ایشان در جاهای مختلف دو بیان استفاده می‌شود بیان اول این هست که حق عرفی و باطل عرفی در نظر عرف معلق است بر این‌که شارع آن را حق نداند ما می‌گوییم این باطل است ولی تا وقتی می‌گوییم باطل است که شارع نباید بگوید که حق است. این هم می‌گوییم حق است تا مادامی که شارع نباید بگوید که باطل است. در اذهان عقلانی این جور نیست که علی‌الاطلاق یا چیزی را باطل بدانند و لو آن‌که شارع و آن‌که مالک آن‌ها و همه‌ی چیز هست در نظر آن‌ها بگوید نه اشتباه می‌کنید این باطل است. اشتباه می‌کنید می‌گویید این حق است این باطل است یا اشتباه می‌کنید می‌گویید باطل است این حق است. که البته خود این‌جا را دو جور ایشان ابتداءً احتمال می‌دهند.

یک: این‌که ما بگوییم اصلاً توی معنای باطل تعلیق افتاده و تقیید افتاده. این یکی. یکی این است که نه، نگوییم که تقیید در آن افتاده ولی بگوییم که مخصص دارد. یعنی در نظر عرف می‌گویند بله نمی‌گوییم باطل نیست ما می‌گوییم باز هم باطل است ولی دیگر حکم بطلان را بر آن بار نمی‌کنیم اگر شارع بگوید. که در یک تصویر عنوان صادق نیست. اگر عنوان معلق باشد هر جا که شارع جایز نمی‌داند و تنفیذ نمی‌کند عنوان باطل صادق نیست عنوان حق صادق نیست. در تصویر دوم نه عنوان‌ها صادق هستند اما می‌گوییم تخصیص خورده که همین حرف را در عناوین معاملی هم زده می‌شود. که آیا بیع مقید است به این‌که شارع نفرماید که این باطل است؟ اثر بر آن بار نمی‌شود پیش عرف؟ یا این‌که نه آن‌جا را هم می‌گوییم بیع است منتها آن‌جا تخصیص حکمی می‌کنند که ایشان البته در بیع و این‌ها می‌گویند حق این است که آن‌جا تخصیص حکمی است و الا بیع ربوی که شارع هم می‌دانند گفته که باطل است نمی‌گویند بیع نیست بیع‌های باطل را نمی‌گویند بیع نیست بیع‌های باطل شرعی، نمی‌گویند که بیع نیست. بیع هست حکمش این است. ولی در بطلان و حق، باطل و حق نه، این را تقویت می‌کنند به این‌که مقید است. خب اگر ما گفتیم که مقید است که این‌که شارع نفرموده باشد که این باطل است بنابراین ما در مواردی که شک می‌کنیم که پیش شارع چه جوری هست نمی‌توانیم تمسک بکنیم. حالا در بحث خود ما که اکراه است ولی باید راضی شد ما احتمال می‌دهیم که شارع بعد از رضایت هم بگوید

که باطل است. پس نمی‌توانیم به آیه تمسک کنیم. کما این‌که بعد از این به آن مستثنی منه هم که فرموده «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء، 29) هم دیگر نمی‌توانیم تمسک بکنیم. چون شاید شارع بگوید که حق است. اصلاً دیگر تمسک به آیهی شریفه نه به مستثنی منه و نه به مستثنی، دیگر نمی‌شود تمسک کرد. و این خودش یک جوابی می‌شود برای استدلال به آیه برای بطلان. این هم یک جور جواب است. اگر ما این‌جوری بگوییم. و در بحث ما هم یعنی در آن بحث جایی هم که حالا طرح کردیم خیلی خب الان نمی‌دانیم با این شخصیت حقوقی‌ای که بشر ساخته و می‌گوید بانک به عنوان بانک، خودش نه، این افراد، این معاملاتی با آن می‌کنند می‌خرند می‌فروشند یا مساجد، حسینیه‌ها، ... کنائس یا کعبه، یا ضرایح معصومین علیهم السلام، این‌ها. فروختن به این‌ها، خرید از این‌ها، قرض دادن به این‌ها. برای یک مسجد قرض می‌کنند اموال مسجد را اجاره می‌دهند پولش را می‌گیرند خرج می‌کنند. و امثال این‌ها. خب این‌ها توی عقلاء که این‌ها حق است. البته این مثال‌ها مثل مسجد و این‌ها دلیل‌های دیگری هم دارد سیره‌ی متشرعه و این‌ها. ولی آن شخصیت‌های حقوقی مستحدث، آن‌هاست که بانک را ما نمی‌دانیم چه هست؟ این شرکت‌ها را نمی‌دانیم چه هست؟ و امثال این‌ها. یا مثلاً پارلمان، پارلمان یک شخصیت حقوقی است اموال دارد. خب اگر شک کردیم قهراً حق است باطل است؟ خب این‌جا اگر که صدقش مقید باشد به این‌که شارع منع نکرده باشد. پس تمسک دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. این قلت که ما می‌توانیم با اصل احراز موضوع بکنیم در این‌جا؟ بگوییم که این حق است مگر این‌که شارع آن را حق نداند باطل است مگر این‌که شارع باطل نداند و حق بداند. خب ما شک داریم که شارع حق می‌داند یا حق نمی‌داند استصحاب می‌کنیم عدم این‌که شارع آن را حق بداند فلذا می‌گوییم باطل است.

س: ...

ج: با کدام طرف؟

س: آن طرف هم باطل بودن آن مقید به این قید است. و آن وقت با عدم قید ...

ج: نه.

س: یعنی شما می‌گویید که این مورد واحد؟

ج: نه عرفی. عرفی را حساب بکنید.

س: عرفی، نداریم.

ج: خب عرف که دارد می‌گوید که این باطل است الا این‌که شارع بگوید نمی‌دانیم که شارع گفته یا نگفته؟ یا آن را باطل می‌داند الا این‌که شارع بگوید حق است یا می‌گوید حق است الا این‌که شارع بگوید باطل است. استصحاب می‌کنیم که باطل نیست.

این استصحاب هم محل اشکال است حالا امام هم اشکالات این را خیلی ذکر نکردند این‌ها را. یکی اشکال این است که خب ما آن وقت ذکر کردیم ظاهراً آن‌جا که ممکن است استصحاب عدم ازلی و از این جهت اشکال داشت که استصحاب عدم ازلی را جاری نداند. یا این‌که بگوییم که به قول شیخنا الاستاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره ما استصحاب عدم ازلی را از این نظر جایی در احکام و مجعولات شرع نمی‌توانیم جاری بکنیم که مسبوق به عدم نیست. شاید این‌ها چه هست؟ قدیم ازلی باشد. بله قدیم ذاتی

نیست. قدیم زمان ... یعنی به این معنا که همیشه بود منتها چون خدا همیشه آن را قرار داده. از ازل خدا فرموده این باطل است در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم. فلذا استصحاب عدم ازلی ... ایشان چنین شبهه‌ای داشتند توی اصول‌شان هم ذکر کردند شاید توی فقه‌شان هست.

خب حالا امام معلوم نیست که این را قائل باشند. یا این‌که بگوییم این شبهه‌ی مثبتیت دارد. چون این وابسته‌ی به این است که این نحوه‌ی تعلیق و تقیید به چه شکلی باشد. اگر این‌جور باشد که ما بگوییم حق و او نگوید باطل. این‌جوری باشد اعتبارشان، بله ما می‌گوییم حق وجدان داریم او نگوید باطل، با استصحاب بگوییم. اما اگر این‌جوری باشد چیزی که ما می‌گوییم حق که این چیز این صفت را دارد که او نمی‌گوید باطل است و نگفته باطل است. حق در نظر مایی که او باطل نمی‌داند یا باطل در نظر مایی که او حق نمی‌داند

س: یعنی مرکب و غیر مرکب؟

ج: بله به نحو اتصاف.

س: آن اولی به چه نحو است؟

ج: آن به نحو دو تا چیز کنار هم. این باشد آن نباشد. مرحوم آقای تبریزی توی درس مثال می‌زدند می‌گفتند که خب انسان در نماز جماعت امام می‌بیند راکع است خب می‌خواهد اقتدا بکند اگر امام را در رکوع درک بکند نماز درست است دیگر، یعنی أدرك رکعة. خب تکبیر می‌گوید می‌رود رکوع شک می‌کند که آیا امام راکع بود من رسیدم به رکوع؟ یا امام بلند شده بود. این‌جا استصحاب بقاء رکوع امام به درد می‌خورد یا نمی‌خورد؟ اگر شما بگویید آن‌چه که ما از ادله استفاده می‌کنیم این است که امام راکع باشد تو هم راکعه باشی. این دو تا، من راکع هستم وجداناً، امام هم راکع است به استصحاب، اما اگر این باشد که تو راکع باشی در حالی که امام راکع است این در حالی که لازمه‌ی عقلی آن است مثبت می‌شود. اگر شما استصحاب کردید بقاء رکوع امام را تا زمانی که خودت راکع می‌شوی این لازمه‌اش این است که پس بله در حال رکوع امام شما راکع بودی. این باشد از ادله این را استفاده بکنیم مأمومی که شک می‌کند نمی‌تواند اکتفاء به این بکند اما اگر از ادله استفاده بکنیم که آن چیزی را که ما لازم داریم این است امام راکع است شما هم راکع.

س: دو تا چیز نیاز داریم.

ج: همین.

اما ائصاف و فلان و این‌ها دیگر نیست. خب من راکع وجداناً، امام راکع تعبّد، استصحاب می‌گوید. حالا این‌جا موضوع چه هست؟ عرف و عقلاء می‌گویند باطلی که صفت برای آن می‌آورند خصوصیتی برای آن ... باطلی که شارع نگوید که حق است حقی که شارع نگوید که باطل است. این حالت سابقه که خودش ندارد. با این استصحاب هم این‌که‌ها درست نمی‌شود مگر اصل مثبت.

و چون برای ما واضح نیست و بعید هم نیست که آن چیزی که این باشد و آن نباشد این یک تعبّدی می‌شود این باشد آن نباشد بیش‌تر به ذهن می‌آید که توصیف باشد وصف باشد.

لا اقلّ من احتمال آن. بنابراین موضوع را ما احراز نمی‌کنیم با استصحاب نمی‌توانیم احراز بکنیم. این یک شبهه‌ای است که در مقام وجود دارد که آیا این جوری هست یا نیست؟

ان قلت، ان قلت که مردم عرف عقلاء چنین قیدی اصلاً به شارع کاری ندارند که شما می‌گویید که آن‌ها چنین مقیدی در ذهن‌شان است. ایشان می‌فرمایند که ما عرفی که می‌خواهیم بگوئیم و مخاطب به این آیات است عرف مؤمن است. که خدا را قبول دارد دین را قبول دارد و می‌گوید که مالک همه چیز، مالک خود آن است و مالک اموال و همه‌ی موجودات عالم است این‌جور ما شخصی را داریم می‌گوئیم.

س: خطاب آیه هم یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...

ج: بله.

و با توجه به این، ایشان می‌فرمایند که «و المراد بالعقلاء هم الخاضعون لله تعالى و الذين يرونه مالکاً حقیقیّاً له التصرف في الاموال و النفوس فيكون المحيط محيط التوحيد لا الالحاد و عدم الاعتناء بالمبادئ» چنین محیطی را ما در نظر داریم، داریم با آن صحبت می‌کنیم. این یک بیان.

بیان دومی که ایشان دارند این است که این بیان دوم با این هم می‌سازد که ما اصلاً بگوئیم باطل و حق واقعی است نه عرفی. باطل آن است که انتزاع می‌شود از آن که لا اثر له، وقتی یک چیزی هیچ اثری نداشته باشد يُنتزع منه البطلان. و يُتَّصَفُ بآئه باطل. وقتی هیچ اثری بر آن مترتب نباشد. اگر یک چیزی یک اثری بر آن مترتب بود این دیگر باطل نیست. چون باطل یعنی ما لا اثر له اصلاً و بطاطاً. از این انتزاع می‌شود یک امر انتزاعی است بطلان. حق آن چیزی است که اثری بر آن مترتب می‌شود. خب اگر یک چیزی را شارع می‌گوید درست است اثر بر آن بار می‌شود نقل و انتقال با آن می‌شود ولو در نظر عرف اگر خودمان بودیم نمی‌گفتیم ولو حالا که شارع دارد می‌گوید دیگر انتزاع بطلان نمی‌شود کرد. این هم در بعض بیانات ایشان است که این عرض کردم سازگار با این هست که بگوئیم اصلاً نگوئیم یک امر عرفی و عقلانی است. یک امر واقعی هم باشد بطلان، پس حق همین‌طور است. و این چنین است وقتی شارع می‌گوید درست است ...

فلذاست که اگر این را هم گفتیم باز مواردی که باطل عرفی است و ما احتمال می‌دهیم که شارع تخطئه‌ی عرف کرده باشد و آن را صحیح بدانند نمی‌توانیم تمسک بکنیم تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود.

س: شبهه‌ای در هر دو مورد هست اگر ... حق و باطل عرفی باشد و حق و باطل عرفی را معلق بدانیم به ... به عدم حکم شارع به بطلان، بر خلاف این که عرف می‌گوید ... اگر این تقید را ما در این آیه بخواهیم ملحوظ بکنیم آن وقت اصلاً آیه بیانش بی‌اثر می‌شود یعنی آقای عرف، یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ الا اَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ. خب من عرف می‌خواهم به این آیه تمسک بکنم هر جا می‌خواهم تمسک بکنیم تمسک به ... آن وقت دیگر آیه اصلاً لغو می‌شود در بیانش، آن وقت دیگر به آیه نمی‌توانیم استشهاد بکنیم پس یا باید بگوئیم آقا با استصحابی، چیزی، بنابراین که دو شیء مخالف است احراز بخواهیم بکنیم یا بیایم بیان ثانی حضرت تعالی را بگوئیم، بگوئیم باطل واقعی است حق واقعی است اما این مناط حق و باطل را طریق عرف، وقتی که ملغی الی العرف شده طریقی هم غیر از عرف شارع قرار نداده برای تشخیص حق و باطل،

می‌گوییم همان طریقی را که خود عرف می‌فهمیدند را به آن یَتَّكِلْ علیه. یعنی چون در ازاء فهمیدن عرف بنابراین که این حق هست یا باطل واقعی است فهم ثانی قرار نداده طریقی ثانی در ازای آن قرار نداده پس می‌فهمیم یَتَّكِلْ علیه و الا لغو می‌شود در بیان آیه. از این ... و الا اگر اشکال باشد اصلاً بیان آیه لغو است. یعنی به این قرینه بگوییم که پس یا آن‌جا اگر بگوییم حق عرفی هست یک طریقی برای خروجش از تمسک و شبهه‌ناک ماندن و لغویت آن وجود دارد یا بگوییم واقعی است و یَتَّكِلْ علی فهم عرف و الا لغو می‌شود بیان آیه.

ج: حالا این هم یک بیانی است که البته شبیه این بیان را صاحب معالم در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) فرموده و امثال این‌ها. آن‌ها آن مقدمات حکمت آن‌جوری که بعدها توی اصول رایج شده نداشتند ولی ایشان هم در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» فرموده اگر بخواهی بگوییم که این‌جوری هست این فایده‌اش چه هست؟ هر چه می‌خواهی تمسک بکنی نمی‌توانی تمسک بکنی. آن‌ها از آن راه پیش آمدند. این‌جا هم همین‌جور خدا بفرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» هر جا نمی‌توانید تمسک کنید «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» خب آن را می‌توانید تمسک بکنید ولی آن چیز را نمی‌توانید حالا یک جواب هم همین است ممکن است که کسی به شما بدهد بگوید که فی الجملة که اثر دارد. «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» آن که مثال است. خب می‌گیرد حالا الغاء خصوصیت عرفی است این‌جور نیست که این آیه اصلاً بلا فائده بشود یک ...

س: ...

ج: بله یک فایده هم این است که خود دائر مدار حق و باطل است تنفیذ و این‌ها. و بعض مصادیق آن هم که روشن است. حالا مگر باید همه‌ی جوانب آیه برای ما روشن باشد. مثل آیات دیگر، متشابهات قرآن هست. «وَأُخِرْتُ مُتَشَابِهَاتٍ» (آل عمران، 7) این هم حالا یک جاهایی از آن مثل متشابهات است.

س: ...

ج: ثمره‌اش کم‌تر می‌شود برای ما مستقیماً.

س: ... چیزی را که خودتان می‌دانید را دارم بر آن تأکید می‌کنم بله؟ بابا دارم ...

ج: نه، یک خرده بالاتر.

س: ... مذاق آیه این است می‌خواهد بگوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» ما زمان رسول خدا نشستیم می‌خواهیم بفهمیم از این ... حضرت چه نکته‌ای را می‌خواهند بفرمایند ... که خدا می‌گوید باطل نخورید ... چون بدانید خدا پیرو باطل نیست پیرو حق است. خیلی ...

ج: ثمره‌اش کم‌تر هست ولی

س: ... پیغمبر اکرم می‌خواهد بگوید تأكلوا اموالکم ... این به عنوان یک نماد اسلام است که می‌خواهد بگوید که چه‌جوری معامله بکنید چه‌جوری معامله نکنید.

س: به برکت روایات مصادیق آن معلوم بشود اشکالی دارد؟

س: ...

س: آقا آیه دارد می‌گوید که اکل به باطل را تنفیذ نمی‌کنم اکل به حق را تنفیذ می‌کنم ما این را از آیه فهمیدیم وقتی این را فهمیدیم بیایم با یک اشکال زیرآبش را بزیم بگویم تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه است بابا ... هر جا هم که شارع آمد قیدی را زد به عنوان شارعی که عاقل به امور است عالم به امور است می‌فهمیم که لا اثر له واقعاً. این بیان چه عیبی دارد؟

ج: حالا عرض کردم حالا یک راه حلی ممکن است که این باشد شاید هم ... یا این که بگویم از بعضی کلمات امام از بعضی جاها استفاده می‌شود که این تقيیدی که این جا ما می‌گوییم وجود دارد این علی الاطلاق نیست با یک قیدی است که کار را ممکن است که حل بکند ولی بعضی از جاها این طوری فرمودند بعضی جاها هم این‌ها را فرمودند همین جور می‌گویم یک جمع‌بندی می‌خواهد که در نهایت فرمایش ایشان چه می‌شود؟ که عرض کردم این موارد مختلف را مطالعه بفرمایید، صفحه‌ی 172، 176 صفحه‌ی 100، صفحه 206، 207 از جلد اول، و این همین جا مباحثی که در همین اکراه فرمودند و جاهای مختلف که حالا ببینیم از توی آن چه درمی‌آید.

س: آیه کلاً ارشاد باشد اشکالی دارد؟ مطلب جدیدی را نفرماید این اشکال دارد به نظر شما؟

ج: چه اشکالی دارد؟ حالا باشد.

س: ...

س: ان الله لا يأمر، این جا در حیز جایی است که این تصور می‌شد آن‌ها بعضی‌ها ... بله آن آیه دفع دخل مقدر است این جا هیچ دخلی هم نبود متوهم نبود کسی. این جا بگوید لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل، همین. ...

ج: حالا دیگر چون وقت کلاس بعدی است ببخشید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.